جلسه 283

یکشنبه 29/10/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در فرمایش مرحوم نائینی بود، فرمودند: عبادتی که مزاحم است با واجب و ضد واجب هست صحیح است، برای اینکه ما از خطاب امر به این عبادت کشف کردیم که این عبادت واجد ملاک هست. خطاب صل اطلاقش اقتضاء می کند که این صلاة مزاحم ازاله ملاک دارد. و قصد ملاک مصحح عبادت هست ولو امر نداشته باشیم. حتی ولو نهی داشته باشیم از این عبادت به عنوان اقتضاء الامر بالشیء للنهی عن ضده. چون نهی از این عبادت نهی غیری است والنهی الغیری لا یقتضی الفساد.

ما دو اشکال کردیم، اشکال اول این بود که بعد از سقوط خطاب امر نسبت به این عبادت، بعد از سقوط اطلاق خطاب صل نسبت به این نماز مزاحم ازاله، اثبات اینکه این نماز واجد ملاک است عادتا ممکن نیست. از کجا ما بفهمیم که این نماز واجد ملاک است بعد از اینکه امر شامل آن نمی شود؟

اینکه برخی تمسک کرده اند به دلالت التزامیه خطاب، گفته اند خطاب امر به نماز دلالت مطابقیه اش این است که این نماز هم مشمول امر است، این دلالت مطابقیه ساقط شده است بخاطر امر به ازاله، اما دلالت التزامیه این خطاب که این نماز واجد ملاک هست باقی است بر حجیت. این مطلبی بود که برخی از بزرگان از جمله محقق اصفهانی ومحقق عراقی هم فرموده بودند.

ما عرض کردیم اولا این مبنا را قبول نداریم که دلالت التزامیه در حجیت تابع دلالت مطابقیه نیست. به نظر ما دلالت التزامیه تابع دلالت مطابقیه است در حجیت. علاوه در جایی این بحث مطرح می شود که مقید ما نسبت به مدلول مطابقی مقید منفصل باشد. ظهور مطابقی منعقد بشود، به دنبالش ظهور التزامی هم منعقد بشود، مقید منفصل یا معارض منفصل بیاید ظهور مطابقی را از حجیت بیندازد. اینجا است که گفته می شود الظهور حجة نسبت به ظهور التزامی چرا شامل نشود. الظهور حجة نسبت به ظهور مطابقی از کار افتاد اما چرا نسبت به ظهور التزامی از کار بیفتد.

اما در جائی که مقید ما و یا معارض ما نسبت به ظهور مطابقی مقید و یا معارض متصل است، از اول ظهور مطابقی منعقد نمی شود. وقتی ظهور مطابقی منعقد نشد ظهور التزامی در انعقاد مسلم تابع ظهور مطابقی است. اول باید ظهور مطابقی منعقد بشود تا ظهور التزامی منعقد بشود. و با وجود این مقید متصل ظهور مطابقی منعقد نمی شود.

در مانحن فیه صل بنابر نظر مرحوم نائینی اصلا نسبت به نماز مزاحم ازاله ظهور مطابقی پیدا نمی کند. چرا؟ برای اینکه محقق نائینی می گوید قید لبی متصل داریم که خطاب امر تعلق می گیرد به حصه مقدوره. این مقید متصل است. مقید متصل است که می گوید خطاب صل شامل نماز مزاحم با واجب نمی شود. دیگر مورد اینکه بخواهیم به ظهور التزامی تمسک کنیم برای کشف ملاک، باقی نمی ماند.

ولذا مرحوم نائینی حواسش جمع است، تمسک نکرد به دلالت التزامیه، بلکه تمسک کرد به اطلاق ماده، گفت من تمسک می کنم به اطلاق ماده، می گویم هیئت صل عارض شده است بر ذات صلاة نه بر صلاة مقدوره. در رتبه قبل از عروض هیئت، ماده یعنی صلاة اطلاق دارد. ما بخاطر هیئت صل که اقتضاء می کند امر به نماز را، مجبور شدیم بگوئیم این متعلقش حصه مقدوره است. و الا قطع نظر و در رتبه سابقه بر عروض هیئت صل، ماده صل یعنی صلاة اطلاق دارد. ولذا مرحوم نائینی به اطلاق ماده تمسک کرد.

که ما دیروز جواب دادیم که اطلاق ماده ارزشی ندارد، چون صل یک حکم بیشتر نمی گوید، می گوید الصلاة واجبة. اما اینکه الصلاة ذات ملاک، این مدلول خطاب صل نیست. مگر بگوئید مدلول التزامی، که جواب این را هم دادیم.

سؤال وجواب: وقتی مدلول خطاب صل بود الصلاة واجبة وشامل این فرد از نماز که مزاحم ازاله است نشد، الصلاة ذات ملاک که مدلول مطابقی یا تضمنی خطاب صل نیست. مدلول التزامی که شد همان اشکالی که ما به محقق اصفهانی و محقق عراقی کردیم مطرح می شود، که مدلول التزامی در حجیت تابع مدلول مطابقی است، علاوه بر اینکه اینجا مقید متصل است ودر موارد مقید متصل لا اشکال و لا خلاف در تبعیت ظهور التزامی نسبت به ظهور مطابقی.

اشکال دومی که به مرحوم نائینی هست عرض کنیم و وارد بحث ترتب بشویم: اشکال دوم این است که: جناب نائینی! نهی غیری کشف می کند از مبغوضیت فعل. مولا اگر بگوید لا تصلّ عند وجوب الازالة، خب این کشف می کند از مبغوضیت این نماز ولو مبغوضیة غیریة. مبغوضیت غیریه بالاخره مبغوضیت است. به نظر شما چطور می خواهد این مبغوضیت با محبوبیت جمع بشود به عنوان واحد. به عنوان واحد مولا بگوید من از این نماز بدم می آید چون ضد واجب است، از طرف دیگر بگوید من از این نماز خوشم می آید. چطور این ممکن است؟

شما که می گوئید ما کشف ملاک می کنیم از خطاب صل ولو نهی داشته باشیم از این نماز نهیا غیریا، آیا یعنی کشف می کنید این نماز محبوب است؟ چطور می تواند این نماز هم محبوب باشد و هم مبغوض؟ مگر می شود نهی ولو نهی غیری کاشف از مبغوض بودن فعل نباشد؟ بالاخره شما اگر از کشته شدن یک پیامبری مثلا ناراحت می شوید، از تیر خوردن به او ناراحت می شوید یا نمی شوید؟ آیا می شود شما بگوئید من از تیر خوردن به این پیامبر هیچ ناراحت نشدم. بالاخره بغض تبعی دارید نسبت به تیر خوردن این پیامبر.

سؤال وجواب: ما نهی غیری را منکر شدیم، امر غیری را منکر شدیم در این موارد، اما آن کسی که قائل به نهی غیری است یعنی قائل است که مولا بغض تبعی دارد نسبت به این فعل، چطور می تواند مولا هم نسبت به این فعل حب داشته باشد و هم بغض داشته باشد؟ شمای محقق نائینی که می فرمائید کشف می کنیم از خطاب صل ملاک را در این نماز، ملاک یعنی محبوبیت؟ اینکه با مبغوضیت جمع نمی شود. اگر ملاک به معنای مصلحت است، مصلحت که موجب تقرب نیست. مصلحت فعل ما به خود ما برمی گردد. من روزه می گیرم تا سالم بشوم و روحم تکامل پیدا کند. این روزه که موجب تقرب نیست. باید روزه که می گیری به خدا اضافه کنی، بگوئی روزه می گیرم بخاطر امر خدا یا بخاطر اینکه این روزه محبوب خدا است، نه اینکه روزه می گیرم بخاطر خواص و مصالح روزه. نماز می خوانم چون مصلحت دارد. خب برو ثوابت را هم از همان مصحلت بگیر، چه کار به خدا داری. عبادت با قصد محبوبیت درست می شود نه با قصد مصلحت. ولذا به چه درد می خورد.

بله! ما قبلا عرض کردیم، اگر عرض ما را می پذیرید بحث دیگری است. عرض کردیم که مبغوضیت غیریه امرٌ قهریٌّ علی المولا. و مبغوضیت غیریه که مولا بگوید من از این نماز بدم می آید دست خودم هم نیست، بخاطر اینکه ضد واجب اهم است. ما گفتیم برفرض این مبغوضیت غیریه باشد ناشی از اعمال مولویت نیست بلکه قهری است و لا محیص للمولا عنه. و لذا این مقدار مانع از عبادت بودن این نماز نیست. عبادت بودن نماز متقوم است به محبوبیت ذاتیه آن، واینکه مولا حساب می کند می بیند حالش در این صورتی که این عبد ازاله را ترک کرد رفت نماز خواند بهتر از آن موقعی است که این عبد ازاله را ترک کرد رفت در استخر شنا کرد. مولا حالش عن اتیان هذا العبد بالصلاة فی فرض ترک الازالة افضل منه حین ترک العبد للصلاة و الازالة معا. بله ما این مقدار را کافی می دانیم برای عبادیت. این نماز محبوبیت فی حد نفسها که دارد. حال مولا هم که احسن است عند فعل هذه الصلاة مما إذا ترک المکلف هذه الصلاة والازالة معا. ما این را کافی می دانیم. اما مشهور این را قبول ندارند، مرحوم نائینی هم این مقدار را قبول ندارد. چطور می تواند بگوید من کشف می کنم که این نماز ملاک دارد یعنی محبوب است در حالی که نهی غیری یعنی مبغوض بودن. چطور می تواند یک فعل هم مبغوض باشد بالفعل و هم محبوب باشد.

پس این ثمره که ذکر شد برای بحث اقتضاء که اگر نهی تعلق بگیرد به عبادتی که ضد واجب است دیگر این عبادت متعلق امر نیست، ولذا کشف نمی کنیم که این عبادت واجد ملاک است ومی شود باطل. اما اگر قائل نشدیم به اقتضاء الامر بالشیء للنهی عن ضده، خب این عبادتی که ضد واجب است نهی که ندارد. امر شامل او می شود. حالا در جائی که واجب موسع است مثل نماز در اول وقت که مزاحم ازاله است، که ما معتقد شدیم اصلا امر به جامع مشکلی ندارد، امر به طبیعی صلاة فعلی است شامل این نماز هم می شود و این نماز را می شود به قصد امتثال امر بجا آورد. و اگر واجب ما واجب مضیق است، مثل اینکه در ضیق وقت نماز انقاذ غریق واجب شد و ما انقاذ غریق را ترک کردیم آمدیم نماز خواندیم. خب این نماز در ضیق وقت امر فعلی ندارد به نظر مشهور، ولی همینکه نهی ندارد ما می توانیم از راه ترتب اثبات کنیم امر به این نماز را. مولا بگوید إن ترکت انقاذ الغریق فصل. از اینجا بحث ترتب شروع شد.

سؤال وجواب: در هر دو مثال، چه در تزاحم واجب موسع با واجب مضیق، اگر نهی بشویم از نماز در اول وقت، دیگر اطلاق امر شاملش نمی شود ولو بخاطر امتناع اجتماع امر و نهی بعنوان واحد امتناعا عقلائیا. ... محبوبیت ذاتیه با مبغوضیت غیریه جمع می شود غیر از این است که در نظر عقلاء امر و نهی به عنوان واحد بخواهد جمع بشود. امتناع عقلائی دارد. مولا بیاید بگوید لا تصل فی وقت وجوب الازالة، خب این با اطلاق صل جمع می شود عند العرف و العقلاء؟ جمع نمی شود دیگر. اگر هم شبهه ای هست در بحث اجتماع امر ونهی باید بحث کنیم که اطلاق صل با لاتصل فی الحمام جمع نمی شود. باید آنجا بحث کنیم.

سؤال وجواب: وقتی که شما نهی دارید از این نماز در اول وقت، چطور امر ترتبی بخواهد این نماز اول وقت را شامل بشود؟ بگوید اگر نماز اول وقت می خوانی نماز اول وقت بخوان؟ اینکه طلب الحاصل است. فرض این است که نهی دارید از نماز در اول وقت به عنوان نماز در اول وقت، اصلا گفته لا تصل فی اول الوقت لأنها مزاحمة للازالة الواجبة، فرض این است. وقتی مولا اینجور گفته است، بعد از آن طرف عقلاء می پذیرند که امر به نماز هم داریم فرقی نمی کند چه این نماز که مزاحم ازاله است و چه نمازهای دیگر؟ اینها از نظر عرف و عقلاء قابل جمع نیستند، ولو نهی غیری از یک فرد باشد نه نهی نفسی. نهی غیری از مصداق العبادة به عنوان عبادت، بگوید لاتصل فی اول الوقت، این عند العقلاء با امر نفسی به جامع جمع نمی شود علی تفصیل سیأتی فی محله. بنابر این اگر این نماز نهی داشته باشد امر شاملش نمی شود و باطل است. چون احراز ملاک در این نماز نمی کنیم. ولی اگر نهی ندارد، اطلاق امر به صلاة شامل این نماز هم می شود. اگر نماز در ضیق وقت بود که مزاحم است با انقاذ غریق، آنجا دیگر بحث امر به جامع نیست، امر به واجب موسع مطرح نیست. این نماز در آخر وقت به نظر مشهور نمی تواند امر فعلی داشته باشد. اینجا است که مشهور پیشنهاد کرده اند گفته اند امر ترتبی داشته باشد. اطلاق صل در اینجا اقتضاء می کند که حالا که نمی تواند این صلاة مزاحم با انقاذ غریق در آخر وقت امر فعلی داشته باشد، چون هم امر فعلی بگوید صل و هم امر فعلی بگوید أنقذ الغریق این می شود طلب الحاصل، گفته اند خب الضرورات تتقدر بقدرها، امر مطلق وفعلی به نماز محال است در وقت وجوب انقاذ غریق، اما امر مشروط و ترتبی که بگوید إن کنت لا تنقذ الغریق فصل، اینکه مشکلی ندارد، اسم این را گذاشته اند ترتب. ولذا از اینجا وارد بحث ترتب شده اند.

سؤال وجواب: این مربوط به بحث ترتب است، که گفته اند وقتی ظهر صل این است که نماز امر دارد، امر مطلق محال است، اما امر ترتبی که محال نیست. الضرورات تتقدر بقدرها. شما وقتی که امر مطلق نمی توانید برای این نماز اثبات کنید، چرا از اصل امر رفع ید می کنید؟ اطلاق صل می گوید نماز امر مطلق دارد، خب این اطلاقش معقول نیست. اما اصل وجود امر به نماز که مشکلی ندارد. توضیح بیشترش را بعد از این عرض می کنیم.

## بحث ترتب

### مرحوم آخوند ترتب را در امر محال می داند نه در ترخیص

بحث ترتب محال نزاع شدید هست. مرحوم آخوند از کسانی است که ترتب را محال می داند.

البته مرحوم آخوند ترتب را محال می داند در امر نه در ترخیص. توضیح ذلک:

گاهی ترخیص ترتبی است. مولا می گوید إن کنت تترک الازالة فأنت مرخص فی الصلاة فی اول الوقت. که اسمش را گذاشتند ترخیص ترتبی در تطبیق. که البته ما گفتیم نیازی به ترخیص ترتبی در تطبیق نداریم. ولی کسانی مثل مرحوم آقای خوئی قائل شدند به ترخیص ترتبی در تطبیق. این ترخیص ترتبی محل نزاع نیست.

سؤال وجواب: بعد از اینکه مرحوم آقای خوئی گفت اطلاق قوامش به ترخیص در تطبیق است. ترخیص در تطبیق فعلی که نمی تواند باشد نسبت به نماز در اول وقت که مزاحم ازاله است. معنا ندارد مولا بگوید تو مرخصی در نماز در وقت وجوب ازاله بطور مطلق. چون این معنایش این است که مرخصی در ترک ازاله. لذا مرحوم آقای خوئی می گویند باید ترخیص ترتبی باشد، إن کنت تترک الازالة فأنت مرخص فی الصلاة فی اول الوقت. قوام اطلاق را به ترخیص در تطبیق می دانند. مرحوم آخوند ترتب را که محال می داند فقط امر ترتبی را محال می داند و الا ترخیص ترتبی به نظر مرحوم آخوند محال نیست.

آن چیزی که محل نزاع است امر ترتبی است به ضد واجب. چرا؟ برای اینکه اشکال هایی که مرحوم آخوند در ترتب می کند این است که می گوید طلب ضدین لازم می آید، یا می گوید استحقاق دو عقاب یا بیشتر لازم می آید. مثلا از این کشتی پانصد مسافر که بودند همه افتادند در دریا، فقط یک دانه را می توانم نجات بدهم. مرحوم آخوند فرموده است در اینجا ما نمی توانیم امر ترتبی داشته باشیم، بلکه همه امرهای به انقاذ این پانصد غریق ساقط می شود. بخاطر وجود ملاک کشف می کنیم یک امر داریم، امر تخییری، أنقذ احد الغرقی. اما اینکه پانصد تا امر ترتبی داشته باشیم، که أنقذ هذا إذا ترکت انقاذ الآخرین، أنقذ ذاک إذا ترکت انقاذ الآخرین، مرحوم آخوند می فرماید دو تا محذور دارد: محذور اول این است که: اگر من هیچکدام را انقاذ نکنم، پانصد تا امر به انقاذ در حق من فعلی شده است دیگر. چون گفت أنقذ هذا إذا ترکت انقاذ الآخرین و من ترک کرده ام انقاذ آخرین را. پس امر به انقاذ هذا فعلی شد. شد أنقذ هذا، چون شرطش محقق شد. پس می شود أنقذ هذا چون شرط وجوبش حاصل شد. خب پانصد تا أنقذ هذا داریم نسبت به تعداد این مسافرین. خب من بیش از یک غریق را نمی توانم نجات بدهم حالا پانصد تا امر به انقاذ غریق این طلب اضداد نیست؟ طلب اضداد است دیگر، طلب غیر مقدور است. پانصد تا خطاب امر هست، هر کدام اشاره می کند به یک غریق، می گوید این را انقاذ کن، خطاب دوم می گوید آن دیگری را انقاذ کن. خب من نمی توانم.

اشکال دیگر مرحوم آخوند این است که اگر من هیچکدام را انقاذ نکنم، طبق نظریه ترتب پانصد تا امر به انقاذ غریق دارم و پانصد تا امر به انقاذ غریق را عصیان کرده ام، آیا پانصد تا عقاب می شوم؟ اگر اینجور باشد که حساب همه با کرام الکاتبین است. یک غریق لا بعینه را می توانست نجات بدهد نداد پانصد تا تکلیف به انقاذ غریق در حقش فعلی شد و این پانصد تا تکلیف را عصیان کرد پانصد تا عقاب باشد، این خلاف وجدان است.

این هم اشکال دوم مرحوم آخوند بود.

خب این اشکالها در صورتی است که ترتب در امر باشد. اما در ترخیص، ترخیص ترتبی که مشکلی ندارد. ترخیص ترتبی که طلب ضدین نمی شود، موجب استحقاق عقاب نمی شود تا بخواهیم اشکال کنیم. ولذا اشکال هایی که در بحث ترتب مطرح است مربوط می شود به امر ترتبی.

سؤال وجواب: در ترخیص می گوید اگر ازاله را ترک کردی مرخصی نماز در اول وقت بخوانی. مرخصی نه اینکه امر داری به نماز در اول وقت. مرخصی نماز واجب را تطبیق کنی بر نماز اول وقت. ترخیص ترتبی نه مستلزم طلب ضدین است و نه مستلزم تعدد عقاب است.

سؤال: طلب ضدین که هست، وقتی ترخیص داد یعنی یکی از مصادیق مأموربه من این فرد می تواند باشد، در عین حال هم امر به ازاله کرده.

جواب: نخیر، امر دارید به طبیعی نماز مع الترخیص فی التطبیق علی هذه الصلاة. نه اینکه این فرد امر دارد. نماز در اول وقت امر ندارد.

بله اگر مبنای شما این باشد که در تخییر عقلی هم قائل بشوید بازگشتش به تخییر شرعی است. یعنی اگر مولا امر کرد به طبیعی نماز، این بازگشتش به این است که امر می کند بکل فرد مشروطا بترک سائر الافراد، می گوید اگر نمازهای دیگر را ترک می کنی امر داری به نماز در اول وقت. اگر این باشد که امر به جامع که از آن تعبیر می کنند به واجب تخییری عقلی، اگر قائل بشوید که این هم برمی گردد به تعلق امر بکل فرد علی تقدیر ترک سائر الافراد، اشکال شما وارد است. ولی این مبنا که درست نیست. امر به جامع منحل نمی شود به امر به کل فرد علی تقدیر ترک سائر الافراد. امر به جامع به حد خودش باقی می ماند. فقط ترخیص دارید در تطبیق جامع بر این فرد. خب ترخیص در تطبیق جامع بر این فرد با ترخیص ترتبی که اگر ازاله را ترک کردی مرخصی نماز بخوانی در اول وقت، چه اشکالی دارد؟ منکرین ترتب هم نمی توانند اینجا اشکال کنند.

پس اینکه در این بحث گاهی می بینید بحث ترخیص در تطبیق را هم ترتبی کرده اند و بعد گفته اند این بحث مبنی است بر امکان ترتب، که در ذهنم هست که در لابلای کلمات وجود دارد این اشتباه است.

مطلب دیگر اینکه مرحوم آقای صدر فرموده است: این بحث از امکان ترتب بسیار سرنوشت ساز است. چرا؟ برای اینکه در باب تزاحم اگر قائل بشویم به امکان ترتب، باب تزاحم مستقل می شود از باب تعارض. داخل در باب تعارض نمی شود. چرا؟ برای اینکه مولا مثلا می گوید أنقذ الغریق، بعد هم خطاب دیگر این است که صل. حالا در ضیق وقت من نمی توانم هم انقاذ غریق کنم و هم نماز بخوانم. اگر امکان ترتب بود، مرحوم آقای صدر فرموده اصلا تعارضی نیست بین این دو خطاب. چرا؟ برای اینکه خطاب أنقذ الغریق یک قید لبی دارد و آن این است که یجب انقاذ الغریق إن لم تشتغل بواجب أهم أو مساو. این قید لبی است به نظر آقای صدر وبرخی از بزرگان که بعدا توضیح خواهیم داد. صل هم همینطور. صل هم قید لبی می گوید مفادش این است که تجب الصلاة إذا لم تشتغل بواجب أهم أو مساو.

پس درست است که ظاهر خطاب صل قید ندارد، اما عقل به او قید لبی زده است، صل إن لم تشتغل بواجب اهم أو مساو. یعنی وجوب نماز علی تقدیر عدم اشتغال به واجب اهم یا مساوی است. وجوب انقاذ غریق هم همینطور.

خب در اینجا من اگر بروم بجای نماز خواندن انقاذ غریق کنم، اشتغال به واجب اهم یا مساوی کرده ام. چون انقاذ غریق یا اهم است یا مساوی است. کشف می شود اصلا نماز برای من وجوب ندارد. چون گفت تجب الصلاة بشرط عدم الاشتغال بواجب اهم أو مساو. و من اشتغال پیدا کردم به امتثال واجب اهم یا لااقل مساوی و هو انقاذ الغریق. اصلا موضوع صلّ برای من محقق نشد.

وقتی اینطور است، اصلا تنافی در جعل پیدا نمی کند خطاب صل با خطاب أنقذ الغریق. تنافی در جعل در صورتی است که موضوع هر دو خطاب در حق من فعلی بشود.

سؤال: بعد از عصیان هر دو، هر دو فعلی می شوند.

جواب: شرط تنافی در جعل این است که اگر من در مقام امتثال باشم تنافی پیدا بشود. چون غرض از جعل امتثال است. مولا می گوید إذا لم تشتغل بانقاذ الغریق تجب الصلاة. اصلا تنافی ندارد این با أنقذ الغریق. چون هیچگاه این دو وجوب در حق من فعلی نمی شوند، مگر بخواهم عصیان بکنم. آن عصیان خارج از محل بحث است.

انشاءالله ببینیم این فرمایش آقای صدر که تزاحم در صورتی خارج است از بحث تعارض که قائل به امکان ترتب بشویم. اگر قائل به امتناع ترتب شدیم مرحوم آقای صدر می فرماید تزاحم از مصادیق باب تعارض خواهد بود.

توضیح مطلب ایشان واشکال به ایشان فردا.